

شاید مهم‌ترین مسئله در پژوهش‌های مرتبط با این‌گونه موضوعات، رسیدن به نکته‌ها و پرسش‌هایی است که بتوان پژوهش‌ها را بر اساس آنها استوار ساخت، چرا که در برخورد با فرقه‌هایی چون قلندریه، اطلاعات اولیه چنان اندک است که پژوهشگر تا مدت‌ها سردرگم می‌ماند که باید به دنبال چه چیزی باشد.

چنان‌که مؤلف در پیشگفتار کتاب متذکر شده، این کتاب حاصل چهار دهه پژوهش و گردآوری اسناد و منابع در این زمینه است و اطلاعات موجود در آن، از دل ده‌ها نوشته گردآوری شده است. شاید نتوان این کتاب را حاوی تمام مسائل مرتبط با قلندریه دانست، اما می‌توان آن را مقدمه‌ای برای پژوهش‌های بعدی درباره این فرقه دانست. مقدمه‌ای که لاقلاً چارچوب‌های اولیه این پژوهش‌ها را تعیین می‌کند، پرسش‌های زیادی را مطرح می‌سازد و ندانسته‌های جالب توجهی را آشکار می‌سازد و اینها مواردی است که می‌تواند پژوهشگران بعدی را به جستجوی پاسخ برانگیزد.

در این کتاب، مقولات متعددی مطرح شده که هر کدام به گونه‌ای مرتبط با قلندریه مرتبط است. برای نمونه در بخش اول به شکل‌گیری چهار جریان فکری دوران‌ساز در سده سوم هجری — یعنی کرامیه، ملامتیه، صوفیه و اصحاب فتوت — و ارتباط این فرقه‌ها با اصول اندیشه قلندریه پرداخته شده است. آغاز کتاب با این فصل، می‌تواند بیانگر این نکته باشد که نویسنده، شکل‌گیری قلندریه را مرتبط با نوعی نحله روحانی می‌داند؛ حتی گاهی — مثلاً در صفحه ۸۰ — متقدمان این فرقه را پیرو نوعی مقصد روحانی و الهی دانسته است. این مباحث و ارتباطات در فصل‌های بعدی کتاب نیز از دیدگاه‌های دیگری بررسی شده‌اند.

در بخش دوم کتاب که از بخش‌های مهم و جالب توجه کتاب است، به معنای واژه «قلندر» و «قلندری» پرداخته و با ذکر شواهد متعدد نشان داده شده که واژه قلندر تا سده هفتم هجری به نام مکان اطلاق می‌شده است و واژه‌ای که در آغاز معنای «پیرو قلندریه» داشته، واژه «قلندری» (یعنی منسوب به مکان قلندر) بوده است. این مطلب را دکتر شفیعی سال‌ها پیش برای اولین بار مطرح کرده بود. علاوه بر شواهدی که ایشان آورده، این بیت از دیوان ذوالفقار شروانی را هم شاید

قلندریه در تاریخ، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۶ ش، ۶۵۶ص.

پژوهش درباره فرقه‌های ناشناخته و گروه‌هایی که فعالیتشان در برهه‌ای از زمان به صورت پنهانی و غیرآزادانه انجام می‌شده، در تمام دنیا با دشواری‌هایی مواجه و منابع موجود در این زمینه‌ها بسیار اندک است. در زمینه برخی از فرقه‌ها حتی نمونه‌ای از اشارات کهن نیز کم یافت می‌شود، چه رسد به اینکه تألیفی کهن درباره آنها به دست آید.



پژوهش اخیر دکتر شفیعی کدکنی درباره قلندریه از جمله این موارد است. سرّی بودن این فرقه برای مدت‌های مدید، و در نتیجه فقدان منابع دست اول درباره ماهیت آن و به خصوص تغییرات پدیدآمده در ساختار سازمانی و اندیشه پیروان این فرقه در طول تاریخ، باعث شده است تا در این زمینه با انبوهی از پرسش‌های بدون پاسخ مواجه شویم.

بتواند مؤیدی دیگر بر این مطلب دانست:

از شراب شوق او چون شورم آمد در کله

سر به بازار قلندر برزدم شوریده‌سان

با توجه به گستردگی موضوعات مطرح شده در کتاب، اشاره به تمام بخش‌های آن حتی به صورت فهرست‌وار هم ممکن نیست، اما جا دارد اشاره‌ای داشته باشیم به چاپ متن کامل دیوان اسراری، اثر سبک نیشابوری، که برای اولین بار در این کتاب منتشر شده و نمونه‌ای جالب توجه از نقیضه‌سرایی در ادب فارسی است. موضوع محوری و اصلی این نقیضه‌ها استفاده از سبک (ماده‌ای مخدر) است که از مشغولیات اصلی قلندران در ادوار اخیر بوده است. البته باید یادآور شویم که در خلال دیوان، به گوشه‌هایی جالب توجه از زندگی آن روزگار اشاره شده که شاید در جای دیگر، نشانی از آنها نیابیم. متن این دیوان بر اساس نسخه‌ای منحصر به فرد

(کلیات فتاحی، قاهره، ۱۶۲) تصحیح شده است که عکس آن در مرکز پژوهشی میراث مکتوب نگهداری می‌شود.

با توجه به کمبود شواهد مرتبط با قلندریه در متون، مواردی که نگارنده این سطور دیده، نقل می‌شود که برخی در تأیید مطالب مندرج در این کتاب است:

– کمال‌الدین بنایی هروی سراینده سده‌های نهم و



دهم در مثنوی بهرام و بهروز (بادلیان، ش ۲۵۳ ایوت، گ ۱۹۹ ر تا ۲۰۱ پ) حکایتی از ابوسعید ابوالخیر نقل کرده که نشانگر دیدگاه برخی از مردم سده نهم درباره قلندریان است. در این حکایت، سخن از میهمان‌دوستی شیخ است و اینکه جمعی از قلندریان بر شیخ وارد می‌شوند و شیخ به عنوان میهمان به خدمت ایشان کمر برمی‌بندد و مورد انکار یکی از مریدان واقع می‌شود. شیخ در جواب او

می‌گوید که تنبیه و بازخواست گناهکاران، از وظایف محتسب است و وظیفه ما تنها مهمانداری است. بنایی در این حکایت مطالبی در مورد رفتار قلندریان نقل می‌کند که گویا از آداب و رسوم آنان در دوره خود شاعر است و اگر در اصل حکایت و ارتباط آن با ابوسعید تردیدی وارد نباشد، به شیوه توصیف مناظر با احتیاط باید نظر کرد. این بخش در منظومه مذکور نسبتاً طولانی است و ما فقط بخش‌های مهم آن را نقل می‌کنیم:

شیخ بنشسته بود با اصحاب

نکته‌ای می‌گشود از هر باب

که گروه قلندران ناگاه

بر در خانه آمدند از راه

چند سر از قلندران دغل

هیچشان نی بغیر گنده بغل

بنگنی چند ناتراشیده

ابرو و ریش را تراشیده...

رمضان روزه خورد هر روزه^۱

زده بنگ دووقته هرروزه

خیل سرنا سران بوق دهن

هست طنیک نواز و طبلک زن...

با قلندر قلندران نشست

بی تکلف در آن میانه نشست

دیدشان رفته بنگها؟ در خواب

زده دزد خیالشان ره خواب

همه را همچو پسته لب‌ها خشک

با درون سیه چو نافه مشک

شیخشان^۲ گفت میل حلوا هست؟

تا همین دم رسانم از سر دست...

رفت در حال شیخ نیک نهاد

جانب آن قلندران چون باد

بنگیان را به خواب دید همه

خفته درهم چو گوسفند رمه

در یکی از ابیات بالا اشاره به بوق و طبلک است؛ صادق هدایت — که به گردآوری فولکلور ایران علاقه خاصی داشت — در یکی از آثار طنز خود بیتی قلندریانه و قلاشانه را نقل می‌کند که حاوی این موضوع است:

۱. در نسخه چنین است.

۲. نسخه: «شیخیان».



ما صاحب منتشاء بوقیم

جرثومه اشنع فسوقیم

که به نظر می‌رسد صحیح آن «منتشا و بوقیم» باشد. آیا این بیت را از منبعی نقل کرده یا مستقیماً از قلندری‌ای شنیده است، نمی‌دانم.

انجامه مجموعه شماره ۱۴۱۰۷ کتابخانه گنج‌بخش (مورخ ۹۰۱ هجری) حاوی مطلبی جالب توجه در ارتباط با قلندریان است که آن را نقل می‌کنیم: «... بعون الله و حسن توفیقه بجوار مشهد منور و مرقد مظهر سلطان الاولیا امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائهم التحیه و الثنا بخط العبد الحقیر خادم الفقرا عبداللطیف قلندربن عبدالله بن خضر سبزواری به تاریخ رابع شوال ختم بالخیر و الاقبال سنه احدی و تسعمایه».



چنان‌که می‌بینیم نام کاتب «قلندر» است و این نشان می‌دهد که در اوایل سده دهم «قلندر» را برای نامگذاری اشخاص نیز استفاده می‌کردند. این انجامه همچنین می‌تواند حاکی از انتساب نویسنده به تشیع باشد، چراکه مجاور مشهد مقدس است؛ ضمن اینکه وجود دو نام «خضر» و «سبزواری» — که از نظر لغوی با واژه «سبز» مرتبطاند — در این نام، شاید اتفاقی نباشد.

در صفحه ۲۶۹ اشاره‌ای به «چادر قلندری» شده است و اینکه ماهیت دقیق آن هنوز روشن نیست و فرهنگ‌نویسان در مورد آن احتمالاتی را مطرح کرده‌اند. در این مورد، آنچه در مقاله «بنگ» (نک: جستارهایی در تاریخ علوم اسلامی، ص ۲۴۱) از تاریخ هروودت

راجع به نوعی «حمام بخار(?)» سکاها، نقل شده جالب است: «خیمه سه‌گوش کوچکی با پارچه پشمی بر سه تیرک [به شکل چاتمِه] برپا می‌کنند و درزهای آن را خوب می‌پوشانند. در این خیمه سینی‌ای پُر از سنگ‌ریزه‌های برافروخته می‌گذارند، سپس قدری شاهدانه برداشته، تک‌تک به درون خیمه می‌خزند و شاهدانه‌ها را بر سنگ‌های داغ می‌ریزند دانه‌ها فوراً می‌سوزد و بخار می‌کند... سکاها از استنشاق این بخار چندان سرخوش و کیفور می‌شوند که از لذت فریاد می‌کشند.»

همچنین در شرح ترکیب «غار عاشقان» در بیت:

گرت خضری شود رهبر، به غار عاشقان یارا

به شهر سبز ما بینی، سمرقند و بخارا را

آمده است: «غار عاشقان، غاری بوده است در طرف شرقی قلعه سمرقند و قریب به خندق قله... آن غار را حضرت مخدوم خوارزمی کنده، از برای صوفیان ساخته‌اند. حجره‌های پی‌درپی دارد و بعد از وفات حضرت مخدوم، چند مدت قلندرخانه شهر سمرقند شده است.»

در این مورد چند نکته قابل توجه است: یکی این که در صفحه ۲۱۵ آنجا که عبارتی از معجم‌الانقلاب نقل شده، آمده است: «... چون شیخ سیف‌الدین خواست از خراسان خارج شود، آهنگ حیدر زوی کرد و به زاویه او رفت و او در غاری عزلت گزیده بود، غاری که در برابر آن رودی می‌گذشت...»

متأسفانه نگارنده منبع این گفته را فراموش کرده است، ولی گویا پیش از اسلام و به خصوص در دوره ساسانیان، اتاق‌هایی در بسته و غارهایی طبیعی بوده که در آنها مواد مخدر را بخور می‌دادند و گمان نگارنده بر این است که این گونه مواد را در آتشکده‌ها نیز بخور می‌دادند و استفاده از «پنام» — آن‌هم برای موبدان و نه مردم — برای جلوگیری از تأثیر این مواد روی آنان بوده است. بر اساس منابع، «پنام» را برای جلوگیری از آلودن آتش مقدس به وسیله نفس موبدان به کار می‌بردند، درحالی‌که اگر چنین قصدی در کار باشد، معقول است که افراد معمولی از آن استفاده کنند.

در مورد استفاده مراجع دینی زردشتی از مواد مخدر پژوهش‌چندانی انجام نشده است، ولی نمونه‌های زیادی از آن را در دست داریم. برای نمونه می‌توان به سفرهایی

مانند سفر ارداویراف اشاره کرد. در ارداویرافنامه (ص ۴۸) آمده است: ^۱ «پس دستوران دین سه جام زرین می و منگ گشتاسبی پر کردند... او آن منگ بخورد، هوشیارانه باج بگفت و بر بستر بخفت.»

در متن پهلوی، واژه «منگ» با حرف نویسی mng آمده است و نشان می‌دهد که در زمان نگارش متن نیز این گونه بوده است و هزوارش نیست. جالب اینجاست که بعد از یک هفته که ارداویراف از آن خواب برمی‌خیزد و از وی خبر جهان مردگان را باز می‌پرسند، در جواب (همان، ص ۴۹) می‌گوید: «نخستین گفتار اینکه به گرسنگان و تشنگان نخست خوراک باید داد و سپس از آنها پرسش کرد و کار فرمود.» با توجه به این موارد شاید جا داشته باشد که ریشه‌های قلندریه را در حکومت رسمی دوره ساسانیان هم مورد بررسی قرار دهیم (بنگرید به: عبارت صیدنه بیرونی درباره «بوی هیربدان»، پس از این).

در صفحه ۳۴۵ کتاب قلندریه آمده است: «گفته‌اند که ظهور آن بر دست حیدر بوده است... و آن، چنان بود که وی روزی به دلیل دلگیری از یارانش سرگشته‌وار بیرون آمد و گذارش برین گیاه افتاد. دید که این گیاه بی‌آنکه هوا جنبشی داشته باشد، در حرکت است؛ پس به خود گفت: این به سبب رازی است درین گیاه. برگی از آن چید و خورد...»

متأسفانه در عبارت مذکور اشاره‌ای به نام این گیاه نشده است اما اشاره به متحرک بودن گیاه، یادآور عبارتی از صفحات آغازین کتاب التفهیم (ص ۶۰) است، آنجا که سخن از «حرکت نخستین غربی» است: «... و جانوری هست که با وی همی جنبد چون حربا که با آفتاب همی گردد هر چگونه که گردد و نیز برگ کشت و گیا با او همی گردند و آن بر برگ ماش و بر برگ ملخج و سوس پیداتر است.»

با مراجعه به مدخل «سوس» در صیدنه بیرونی ^۲ (ص ۳۵۶، چاپ زریاب) مطالبی به دست آمد که می‌تواند جالب توجه باشد: ^۳ «سوس: بالهندیة «مهلت» والسجریة: «موژ»؛ و مجوس سجستان یسمونه: «بوی هیربدان» و بیخرونه

فی البیوت والتواویس فی المسترقة والكهنبارت وبالزبلیة: «ملخج». و اصله بالرومیة «کلوقورون»...^۴ وبالفارسیة «منره و شک» و «دار وهرام» و «دار شیرین»، آی: حبشیشه حلوة و «خورد پیلان»، آی: طعام الفیلة... ابوحنیفة: یسمیه العرب «المتک»^۵ فالحلاوة فی اصله والمرارة فی فرعه ویجعل ورقه فی التبیذ کما یجعل الدادی فیشتد. ورب السوس لایحمد بأرض العرب.»

در این باره همکارمان آقای مهدی هادی می‌گویند که گیاه شیرین بیان در استان فارس به صورت خودرو موجود است و حیوانات اهلی هیچ علاقه‌ای به خوردن برگ آن ندارند. این موضوع با آنچه در برهان قاطع درباره ملخج نقل شده بی‌ارتباط نیست: «گیاهی باشد که چون چهارپایان خورند، مست گردند.»

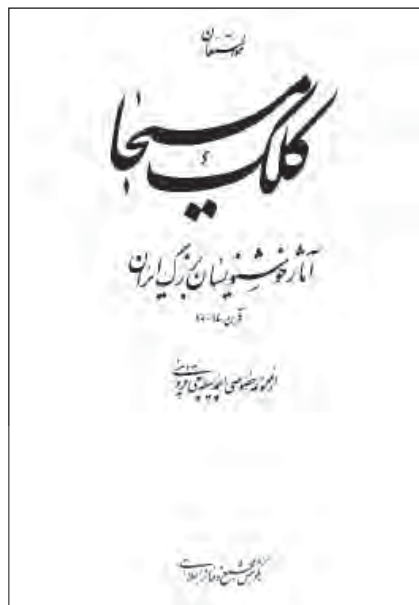
در مورد عبارت «الکعبه قبلتی» که در رساله تراش نامه قلندری (ص ۴۱۶) ضمن آداب ورود اشخاص به آیین قلندری آمده است، خاقانی شروانی هم این عبارت را در مثنوی تحفة العراقرین (بیت ۱۵۸۴، تصحیح نگارنده) به عنوان عبارتی که بر خاتم نقش می‌کردند، در خلال بیتی آورده است:

نام تو بر آن نگین عیان کرد «الکعبه قبلتی» نشان کرد
علی صفری آق قلعه

۱. ارداویرافنامه، ترجمه فیلیپ ژینیو، ترجمه فارسی ژاله آموزگار، تهران، معین و انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۸۲. نیز نک: ارداویرافنامه منظوم، ص ۳۰.
۲. الصیدنه فی الطب، بیرونی، به کوشش عباس زریاب خوئی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
۳. در ترجمه فارسی این متن (ج ۱، ص ۴۰۶) آثاری از آشفته‌گی و دخالت بی‌جای مترجم دیده می‌شود و لذا به نقل اصل عربی مبادرت کردیم.
۴. ظاهراً صحیح آن «گلوکوزون» است و این گویا همان «گلوکز» است و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که منظور «سوس» (= شیرین بیان) است و نه «سوسن». پس از این هم آورده است: «جالینوس: جلوکوزیون.»
۵. ظاهراً «مَهک» صحیح است که نام دیگر شیرین بیان است.

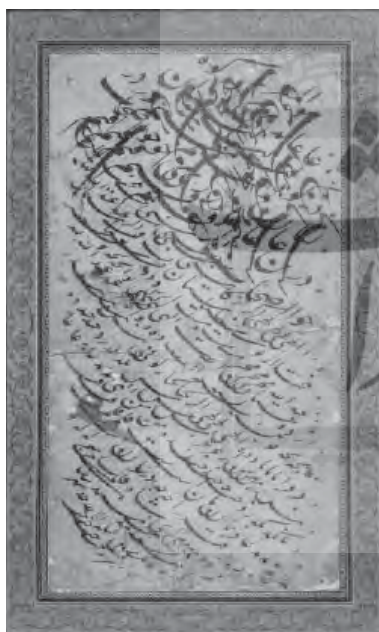


کلک مسیحا (آثار خوشنویسان بزرگ ایران قرون ۱۰-۱۴)، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۶ ش.



به بررسی کارشناسانه آثار است و لازم است که به این مطالب اشاره شود.

اطلاعات مندرج در ذیل برخی قطعات، دارای اشتباه و تناقض است. برخی از این خطاها ناشی از بی‌توجهی به تاریخ هنر خوشنویسی و شرح احوال خوشنویسان است. برای نمونه ذیل قطعه چاپ‌شده در صفحه ۱۲۱ آمده است: «تعلیق، خواجه اختیار (منشی)، قرن ۱۱ ق» در حالی که می‌دانیم خواجه اختیار منشی از هنرمندان سده دهم هجری است و آثار تاریخ‌دار برجای‌مانده از او نشان می‌دهند که تاریخ زندگی وی نمی‌تواند به سده یازدهم رسیده باشد. برای نمونه دو مجموعه از مکاتیب وی به خط خود او در کتابخانه کاخ گلستان (سلطنتی) نگهداری می‌شود که تاریخ یکی از آنها ۹۳۵ و دیگری ۹۷۰ ق است (نک: فهرست کتب ادبی عرفانی خطی کتابخانه کاخ گلستان، بدری آتابای، تهران، کاخ گلستان، [۱۳۷۷ش]، صص ۷۰۶ و ۷۱۰).



نمونه دیگر، تناقض اطلاعات مربوط به دوره زندگی میرزا غلامرضا اصفهانی است که بخش عمده‌ای از قطعات چاپ شده در این مجموعه، از آثار نستعلیق اوست. این هنرمند از خوشنویسان بنام روزگار محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار بوده است. مرحوم دکتر مهدی بیانی شرح حال وی را در کتاب احوال و آثار خوشنویسان (تهران، علمی، ۱۳۲۳ش، صص ۵۵۰-۵۵۶) آورده و در مورد تاریخ مرگ وی نوشته است: «سال وفات میرزا

کتاب مجموعه‌ای ارزشمند از قطعات خوشنویسی است که در مجموعه خصوصی احمد پیله‌چی قزوینی نگهداری می‌شوند.

بخش مهمی از آموزش خوشنویسی، مرتبط با آموزش دیداری از راه مشاهده و مطالعه نظام‌های زیباشناسانه در آثار استادان فن است. بخشی از این مقصود از طریق شاگردی نزد استاد به دست می‌آید، اما برای این که کسی بتواند به سبکی شخصی دست یابد و در هنر خود به استادی برسد، نیازمند است که در آثار استادان دیگر و به خصوص نام‌آوران این رشته تفحصی داشته باشد. اما چنین کاری، با توجه به ارزشمندی قطعات خط و انحصار آنها در مجموعه‌هایی دور از دسترس، معمولاً به‌سادگی امکانپذیر نیست و انتشار مجموعه‌ای چون کلک مسیحا می‌تواند برای دوستداران این رشته سودمند باشد.

آنچه ذکر شد، یک داوری عمومی درباره کل کار است. درباره لزوم انتشار این آثار و سودمندی آنها جای تردیدی نیست، اما نکته‌ای که در انتشار چنین آثاری باید مد نظر قرار گیرد این است که چاپ این نمونه‌ها بدون ارائه اطلاعات کارشناسی، دارای نقصی عمده خواهد بود و اگر این اطلاعات را شخصی ناآگاه فراهم آورده باشد، به میزان زیادی از ارزش کار خواهد کاست. در این اثر نیز لغزش‌هایی دیده می‌شود که حاصل بی‌توجهی

غلامرضا را سپهر، ۱۲۹۰ ضبط کرده و درست نیست، که از آثار تاریخ‌دار او تا سال ۱۳۰۳ نیز دیده‌ام و ظاهراً همان سال ۱۳۰۴ که مرحوم مهران ضبط کرده، صواب است.»



دو مورد از قطعات چاپ‌شده در کلک مسیحا — قطعات صفحات ۱۱ و ۱۷ — نیز دارای تاریخ ۱۳۰۰ ق است و با این حساب میرزا غلامرضا را از خوشنویسان سده سیزدهم — و با تسامحی چهاردهم — هجری باید دانست؛ در حالی که در برخی صفحات (مانند صص ۱۷ و ۱۲) از قرن دوازدهم دانسته شده است.

از سویی در قطعه مندرج در صفحه ۱۹، رقمی با تاریخ ۹۲۱ دیده می‌شود که این قطعه هم از میرزا غلامرضا دانسته شده است. البته رقم نویسنده این قطعه «یا علی مدد» است و به رقم میرزا غلامرضا — که معمولاً «یا علی مدد» امضا می‌کرده — شباهت دارد. ممکن است که این قطعه نقلی اثری متعلق به سده دهم بوده که توسط میرزا غلامرضا انجام شده است و در این صورت نیز نمی‌توان آن را از آثار وی دانست.

همچنین در صفحه ۱۱۰ قطعه‌ای به خط شکسته با تاریخ ۱۱۸۱ دیده می‌شود که آن نیز از آثار میرزا غلامرضا و البته از سده سیزدهم دانسته شده است. قطعه دیگری مندرج در صفحه ۱۱۵ که تاریخ ۱۲۱۴ دارد و

قطعه مندرج در صفحه ۱۳۵ که تاریخ ۱۲۳۴ دارد، هر دو از قرن دوازدهم دانسته شده‌اند.

در مورد قطعات خوشنویسی باید توجه داشت که اگر قطعه‌ای دارای تاریخ بود، باید حتماً آن تاریخ را ذکر کنیم نه قرن آن را و اگر توضیحی کارشناسی لازم بود، در ذیل این تاریخ‌ها باید درج شود.

مشکل دیگری که در این کتاب دیده می‌شود، تزئیناتی — از قبیل سرلوح و تذهیب حواشی — است که در حاشیه قطعات دیده می‌شود. باید توجه داشت که بیشتر این تزئینات، افزوده ناشر است و در اصل قطعات موجود نبوده است. ناشر به این موضوع اشاره‌ای نکرده است اما مقایسه صفحاتی که دارای حاشیه یکسان هستند، این موضوع را روشن می‌کند که یک حاشیه تزئینی واحد برای چند قطعه خط استفاده شده است.

یک نمونه آن را در حاشیه صفحات ۱۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۲۷ و ۱۴۵ می‌بینیم. همچنین نمونه‌ای دیگر در حاشیه قطعات مندرج در صفحات ۱۱۹، ۱۳۰ و ۱۴۲ و نیز نمونه‌ای در دو قطعه چاپ شده در صفحات ۱۰۳ و ۱۱۱ آمده است. این از اصالت کار می‌کاهد و باید توجه داشت که این گونه افزوده‌ها نباید تداخلی با اصل کارها داشته باشد و به گونه‌ای مونتاز شود که جزئی از اصل تصور شود.



اگر از این موارد صرف‌نظر کنیم، در کتاب کلک مسیحا نمونه‌هایی از خطوط برخی بزرگان خوشنویسی ایران مانند علاءالدین تبریزی، درویش عبدالمجید طالقانی، خواجه اختیارالدین منشی، میرعماد حسنی، زین‌العابدین اصفهانی و میرزا غلامرضا اصفهانی به چاپ رسیده است که می‌تواند مورد استفاده پژوهشگران و دوستداران این هنر زیبا قرار گیرند.

اکبر ایرانی

